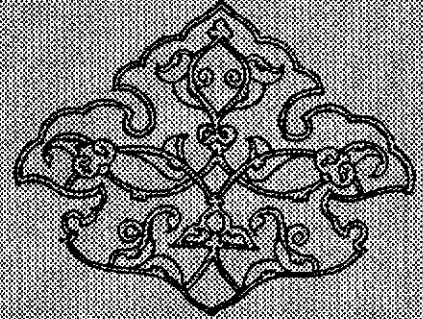


# معارف

دوره نهم، شماره ۲۱  
فروردین - آبان ۱۳۳۴

- سرآشپز: جلال مطهری / نشر راه پژوهش‌های
- انبوه‌نار: روزنامه‌های معتبرین کرسی ۱۵ / نشر راه‌های پرده
- زین‌علی کرمان: مستندما جیت‌سلا
- سبک کرمطوی و مرکب الماشق: الکتاب‌های کبیره / نشر راه / آندری و سایرین / نوآپور
- در طبعه آرون و سلا: لاری جبار / نشر راه / لاری
- ساقچه طریق با خط کعبه: لاری جبار / نشر راه / لاری
- سرای مسکونی شه نظر: طارف / نشر راه
- استعلامات قرآنی در شرح گلشن رخ / نشر راه / مساعف / نشر راه

# معارف اسلامی



## دروس معارف، مشکلات و مسائل پیش‌رو

نادعلی عاشوری تلوکی\*

«قسمت اول»

مشکل را باید در صدر مسائل این گروه قرار داد؟ و آیا اساساً هیچ نیازی به طرح مجدد این مشکلات هست؟ و آیا اگر گوشه‌های شنوایی باشد، آنچه تاکنون مطرح شده و بر بیان و بیان دلسوزان و آگاهان جاری گشته است، و از مسائل پیش‌رو و بحران‌های احتمالی آن هشدارها داده‌اند برای

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی نجف‌آباد.

گروه واقعاً مظلوم بنویسم و با تجارب شخصی که در این گروه پیدا کرده‌ام بخشی از مشکلات و معضلات دروس مرتبط با آن را مطرح کنم و احیاناً اگر راه‌حل‌هایی هم به نظر می‌رسد ارائه نمایم. اگرچه خود هم بدین کار چندان بی‌میل نبودم؛ اما از آن هنگام تاکنون پیوسته در این اندیشه بودم که به‌راستی اگر بنا شود روزی از گروه‌های معارف و یا دروس مرتبط با آن سخنی گفته شود از کجا باید آغاز کرد و کدام

مدتها بود که برخی از دوستان فاضل به سائقهٔ حُسن‌ظن به این حقیر و هم بدان سبب که سالها با گروه معارف اسلامی یکی از دانشگاه‌های بزرگ در ارتباط بوده‌ام، به این کمترین، امر فرمودند که به دلیل همین ارتباط نزدیک و اندک انس و آشنایی که با گروه‌های معارف اسلامی و دروس وابسته به آن پیدا کردم، به‌ویژه آنکه مسؤولیت ادارهٔ یکی از این گروه‌ها را نیز برعهده داشتم، مطالبی دربارهٔ این

دوباره اندیشی در این باره و انجام اقدامات لازم کافی نیست؟ اینها و دهها پرسش مشابه دیگر از عمده‌ترین، جدی‌ترین و اولین پرسشهایی است که به محض طرح مسأله معارف به ذهن متبادر می‌شود، اما از آنجا که بیان دردها خود عامل مهمی در راه درمان است و پس از بیان دردهاست که راههای علاج و درمان مطرح می‌شود و یا لااقل دیگران را به تفکر درباره یافتن راههای درمان و چاره‌جویی وادار می‌سازد. به‌ویژه در این مورد خاص که این دردها را دیگر نمی‌توان و هرگز نباید به بیگانه و دشمن خارجی نسبت داد و هرچه هست ریشه در درون ما و تصمیم‌گیریهای خودمان دارد و طبیعتاً راههای چاره و علاج آن را نیز باید در بین خودمان جست‌وجو کنیم. این حقیر تصمیم گرفت با بهره‌گیری از تجارب شخصی چندین ساله خود در این زمینه، به طرح دیدگاههای خود در این باره پردازد. امید آنکه اگر تلخی در پاره‌ای از این اظهارنظرها مشاهده می‌شود موجب کدورت خاطر و آزرده‌گی روحی عزیزانی را فراهم نسازد که با جان و دل در خدمت این درس و ارزشهای متوقف بر آن هستند؛ بلکه آن را از سر دردندی بپذیرند و درد دل همکار کوچکی بدانند که از نابسامانی وضعیت این درس و مظلومیتی که در جامعه پیدا کرده دردمندانه بی‌قرار است. به عقیده اینجانب، گروههای معارف اسلامی و درسهای مربوط به آن با چندین مشکل جدی مواجه هستند که بی‌توجهی و عدم رسیدگی به هر یک از این مشکلات، عواقب ناخوشایندی را برای ارزشهای دینی جوانان رقم می‌زند و تهدیدی جدی برای معارف دینی تلقی می‌شود. ذیلاً به پاره‌ای از این معضلات به اختصار اشاره می‌کنیم و پس از آن به طرح پاره‌ای پیشنهادها می‌پردازیم:

## الف - بیان مشکلات

### ۱- مشکل استاد

شایسته است که طرح این مشکل را با نگاهی اجمالی به پیشینه درس معارف آغاز کنیم. پس از پیروزی شکوهمند و غرورآفرین انقلاب اسلامی در ایران در بهمن ۱۳۵۷ یک تفکر غالب در جامعه بر این مبنای پدید آمد که چون فضای جامعه یک فضای دینی و مذهبی شده است، آموزشهای دینی هم باید به موازات آن، در همه زمینه‌ها و در تمامی سطوح جامعه گسترش یابد، تا مردم بتوانند هرچه بهتر و بیشتر از آموزه‌های دینی بهره‌مند شوند، به‌ویژه آنکه ماهیت انقلاب هم ماهیتی فرهنگی بود و مسؤولان رده‌های بالای مملکت نیز که خود اشخاصی فرهنگی بودند بر این دیدگاه اصرار می‌ورزیدند و زمینه حکومت اسلامی را پیش از هر چیز بر اساس شاخصه‌های فرهنگی و به‌خصوص فرهنگ اسلامی قرار دادند و بر آن تأکید می‌ورزیدند. بر اساس همین باور و اعتقاد بوده است که مثلاً در آموزش و پرورش نهادی با نام امور تربیتی تأسیس شد که به‌طور مشخص عهده‌دار تربیت دینی دانش‌آموزان بوده است و شاید اگر دانشگاهها هم تعطیل نمی‌شد چنین نهادی یا مشابه آن نیز در این محیطها پدید می‌آمد. پس از آنکه دانشگاهها میدان تاخت و تاز گروهکها شد و به تدریج از اهداف اولیه خود دور افتاد و به عرصه رقابت‌های گروهها و برخوردهای سیاسی جناحهای مختلف تبدیل شد. و شاید هم علل و انگیزه‌های خارج از این مورد در میان بود. مسؤولان راه‌حل را در این دیدند که با تعطیل نمودن موقتی دانشگاهها فرصت آن را بیابند تا در یک فضای آرام و به دور از تنشهای سیاسی موجود به تدوین خط‌مشی‌ها و سیاستهای کلی امور

دانشگاه بردازند. پس از بازگشایی دانشگاهها در سال ۶۱ از جمله اقداماتی که انجام گرفت، افزودن برخی واحدهای درسی نظیر عربی، منطق، زیست‌شناسی در برخی رشته‌ها و افزودن درس معارف، تاریخ اسلام، مبانی فقهی قانون اساسی و... برای همه رشته‌ها به‌عنوان درس عمومی بوده است. به گونه‌ای که حد واحدهای مورد نیاز در دوره کارشناسی به حدود یک‌صد و چهل و پنج تا حدود یک صد و پنجاه واحد رسید. افزایش این درس به واحدهای درسی دانشجویان، اگر چه در عالم ذهن و مرحله نظری و نظر منطقی، بجای و درست می‌نمود؛ اما در مرحله عمل و اجرا با مشکلات و دشواریهایی مواجه شد که از جمله آن باید از مقاومت‌های دانشجویان و استادان - که به تدریج آشکار می‌شد - نام برد. به‌ویژه آنکه اهداف فراگیری برخی از این درس یا به‌خوبی مشخص نبود و یا به‌خوبی تعریف نشده بود و نتایج کاربردی و عملی برخی درس دیگر نیز برای بسیاری از رشته‌ها با ابهام جدی مواجه بود و الزام دانشجویان همه رشته‌ها به گذراندن همه این درس هم، چندان موجه و مقبول به نظر نمی‌رسید.

این عوامل به همراه نظرخواهی مسؤولان آموزش عالی کشور، به تدریج کار را بدانجا رساند که پاره‌ای از این درس در طی سالهای دهه شصت از واحدهای درسی دانشگاه حذف گردید و در نهایت به دوازده یا چهارده واحد<sup>۱</sup> فعلی که زیرمجموعه گروه معارف است منحصر شد. کسانی

۱- در دانشگاههای دولتی درس معارف دوازده واحد است و در دانشگاههای آزاد، علاوه بر آن، دو درس قرآن و وصایا هم اضافه شده است که مجروحاً چهارده واحد می‌شود.

که سالهای نخستین بازگشایی دانشگاهها را به خاطر می‌آورند که به سالهای اولیهٔ پیروزی انقلاب نزدیک است، قطعاً فراموش نکرده‌اند که دروس معارف در آن ایام تا چه اندازه پرچاذه و پرکشش بود و دانشجویان چه استقبال گرم و شایانی از این دروس به عمل می‌آوردند و به دلیل محدود بودن تعداد دانشگاهها، غالباً از استادان فاضل، مبرز، با تجربه و دارای توان علمی بالا و صلاحیتهای علمی لازم برای تدریس این دروس استفاده می‌شد و هیچ‌کس - نه دانشجو و نه استاد - این دروس را همانند امروز به چشم دروسی عمومی، یعنی فرعی و غیر اختصاصی نگاه نمی‌کرد و چه بسا استاد هم به چشم انجام وظیفه بدان می‌نگریست و هرگز کسب اعتبار اجتماعی یا دریافت حق الزحمه و امثال آن را مد نظر قرار نمی‌داد. در آن سالها در بیشتر دانشگاهها، به‌ویژه در شهرهای بزرگ یا مراکز استانها، افراد روحانی یا غیرروحانی که در دو جنبهٔ علم و عمل صاحب صلاحیت بودند، عهده‌دار تدریس این دروس بودند. اشخاص معتبر و صاحب نام و عنوان که نام آنان کافی بود دهها و بلکه صدها دانشجو را به کلاس درس معارف بکشاند. متأسفانه گسترش کمی و بی‌سابقه - و شاید تا حدود زیادی بی‌رویه - دانشگاهها و الزامی بودن دروس معارف به ناگهان دانشگاهها را با یک خلأ عظیم و معضل بزرگ مواجه نمود. چون از یک سو دانشجو موظف به گذراندن دروس معارف بود و از سوی دیگر کلاس درس را نمی‌شد بدون استاد رها کرد و استادان صاحب صلاحیت هم برای تدریس این دروس آن اندازه زیاد نبودند و از همه مهمتر بسیاری از استادان صاحب صلاحیت هم ترجیح دادند در مناصب و جاهای دیگر به انجام وظیفه

پردازند، چرا که دیگر در تدریس این دروس، همانند روزهای اول، چندان اثر و فایده‌ای مشاهده نمی‌کردند. این عوامل به همراه پاره‌ای علل و انگیزه‌های دیگر موجب شد که مسؤولان دانشگاهها مجبور شوند به هر نحو ممکن برای ادارهٔ این کلاسها استادانی بیابند، حتی اگر در پاره‌ای موارد، استاد مدعو، توان علمی لازم و صلاحیت عملی کافی برای تدریس این دروس را نداشته باشد. بی‌تردید، باید این نقطه را آغاز بروز بحران و مشکل بر سر راه تدریس معارف اسلامی در دانشگاهها تلقی کرد؛ چرا که هرچه دانشگاه گسترش کمی بیشتری پیدا کرد این ضرورت و الزام، بیشتر خود را نمایان ساخت و به تدریج کار بدانجا رسید که هرچه جلوتر رفیقیم استفاده از این‌گونه استادان که بغضاً مؤونهٔ کمتری هم داشت از حالت اضطرار اولیهٔ خود خارج شد و به صورت یک قاعده و قانونی درآمد که می‌توانست برای برخی دانشگاهها - به‌ویژه دانشگاههای غیردولتی که به شدت درگیر مسائل مالی بودند - صرفه‌جویی در هزینه‌ها را هم به همراه داشته باشد. قاعده‌ای که هنوز هم پس از گذشت نزدیک به دو دهه از آغاز آن با تأسف فراوان همچنان به روند نامبارک و بدئین خود ادامه می‌دهد و برخی دانشگاهها در این زمینه صاحب رکورد می‌شوند! چنانکه در یکی از عنوان‌های شمارهٔ ۴۱ نشریهٔ معارف چنین آمده است: «دانشگاه... رکوردار تحلفات در به‌کارگیری مدرسان معارف اسلامی» است.<sup>۲</sup> این واقعیت تلخ و تأسف‌باری است که علی‌رغم تلاشهای مثبت و سازنده‌ای که در سالیان اخیر در این زمینه انجام گرفته، هنوز هم مشکل اول و اساسی دروس معارف به شمار می‌آید. این مشکل همچنان ادامه داشت تا

اینکه در اواسط نیمهٔ اول دههٔ هفتاد، معاونتی در نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری تحت عنوان «معاونت امور استادان و دروس معارف اسلامی» در قم تأسیس شد تا به وضعیت گروههای معارف اسلامی، به‌ویژه در دو قلمرو جذب استاد و تهیهٔ متون درسی رسیدگی کند. این معاونت به سرپرستی شخصیتی آگاه به مسائل و مشکلات دانشگاهها و دلسوز و دردمند، یعنی حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای امینی راه‌اندازی شد و تاکنون قدمهای مثبت و ارزنده‌ای در جهت احیای گروههای معارف و تأمین استادان و متون مورد نیاز برداشته است که در جای خود قابل تقدیر و تحسین است. اما حجم بسیار گسترده و بالای نیازهای این گروه به اندازه‌ای است که آنچه انجام گرفته را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد و رسیدن به وضعیت مطلوب راه، لااقل در آینده‌ای نزدیک، نوید نمی‌دهد.<sup>۳</sup> این واقعیتی است که یکی از عزیزان مسؤول در این معاونت با صراحت بر آن تأکید نموده و چنین اظهار داشته است: «الحمدالله با تلاشهای به عمل آمده در بیشتر واحدهای [دانشگاهی] اوضاع رو به بهبود است، اما این به منزلهٔ مطلوب بودن وضعیت موجود نمی‌باشد که تا رسیدن به آن فاصله زیاد است... ما هنوز بعد از سالها تلاش و وجود استادان دارای شرایط به میزان لازم و کافی شاهدیم که در بسیاری از واحدها به سراغ اشخاص فاقد صلاحیت

۲- معارف، نشریهٔ مجمع گروههای معارف اسلامی دانشگاهها، ش ۴۱، دی ماه ۱۳۷۹، ص اول.

۳- در هر نیم‌سال حدود سی‌هزار واحد از دروس معارف در بیش از ۴۵۰ واحد دانشگاهی عرضه می‌شود. معارف، ش ۴۲، ص ۱.

تدریس و یا کسانی که هنوز مراحل گزینش علمی و عمومی را برای تدریس طی نموده‌اند می‌روند و آنها را به کار می‌گیرند... به کارگیری مدرس فاقد شرایط، پیامدهای منفی و ناگوار متعددی می‌تواند داشته باشد که بارها شاهد آن بوده‌ایم.<sup>۴</sup>

تردیدی نیست که عدم به کارگیری استادان صاحب صلاحیت، به‌ویژه آشنا به مسائل روز و کلام جدید برای دهها هزار ساعت درسی معارف در هر نیم‌سال، مشکلی است که می‌تواند اساس آموزشهای دینی را با پرسشی بزرگ و مشکلی جدی و معمای لاینحل مواجه سازد و صدمات و خسارات و زیانهای غیرقابل جبرانی بر ارزشهای دینی نسل جوان و باورهای مذهبی آنان وارد سازد. ولی ای کاش مشکل به همین جا ختم می‌شد و عمده مشکل استاد، عدم توانایی علمی وی در ارائه دروس معارف بود. معضل جدی‌تر در این زمینه آن است که در پاره‌ای موارد، به دلیل ارتباطهای جناحی یا گروهی و یا خط و ربطهای سیاسی و فکری، استادانی عهده‌دار تدریس این دروس می‌شوند که علاوه بر صلاحیت‌های علمی، صلاحیت‌های عملی آنان نیز محل تردید و تأمل است و دوگانگی ملموس میان گفتار و رفتار و دانش و منش آنان به جای جذب دانشجو به دفع وی منجر می‌شود. حاصل چنین دوگانگی این می‌شود که نه تنها در گفتار چنین استادی کمترین تأثیری مشاهده نشود، بلکه نتیجه عکس دهد و به شدت تأثیر منفی بر جای گذارد و به جای دین‌پذیری، دین‌گریزی - اگر نگوئیم دین‌ستیزی - پدید آید. امری که امروزه همه از آن سخن می‌گویند و در پی راه چاره هستند. آری، اینجاست که مشکل به فاجعه تبدیل شده و مصیبت صدچندان می‌شود و هم از

این‌روست که دانشجویان در اظهارنظرهای خود درباره این دروس نظریاتی به‌غایت متفاوت با دیدگاههای متولیان این دروس ارائه می‌دهند<sup>۵</sup> و برخی صاحب‌نظران و استادان دانشگاهها نیز با صراحت تمام و تأسف فراوان اظهار می‌دارند: «اگر چنین استادانی [صاحب صلاحیت] نداشته باشیم، بهتر است این دروس تدریس نشود».<sup>۶</sup> این گفته را نباید بسیار ساده گرفت و یا خیلی سطحی و گذرا از آن گذشت و یا گوینده‌اش را به کفر و زندقه و یا دیگر اقسام برچسب‌ها و انگ‌های معمول و مرسوم متهم ساخت. این واقعیت تلخ و اسفباری است که دروس معارف با آن دست‌به‌گریبان است و این سخن در نشریه‌ای مطرح شده است که از سوی متولیان این دروس منتشر می‌شود و این شماره آن برای بزرگداشت روز معارف اختصاص پیدا کرده است. خوب است بار دیگر به این سخن که اگرچه از زبان یکی از رؤسای دانشگاههای بزرگ تهران مطرح شده است؛ ولی در واقع حرف دل بسیاری از آگاهان به مسائل جامعه و دانشگاه است، توجه کنید که می‌گوید: «دروس معارف مثل درس فیزیک، شیمی و ریاضی نیست. در این دروس چون موضوع بحث، انسان و هدایت انسان و دین است، آن کسی که تدریس می‌کند باید خودش علاوه بر اینکه دین‌شناس است، عامل به دین هم باشد وگرنه هیچ تأثیری نخواهد داشت. به نظر من اگر چنین استادانی نداشته باشیم، بهتر است این دروس تدریس نشود؛ چرا که این کار، مثل این می‌ماند که چیز نفیسی را به علت اینکه امکان حملش را نداریم خراب کنیم. می‌توان آهسته‌تر و با شتاب کمتر حرکت کرد و نتیجه بهتری گرفت. اگر مقولات و نفایس دینی ما لوٹ شود، همه چیز لوٹ خواهد شد. من معتقدم

که هدف این دروس دین‌باوری و ایجاد حس دینی در دانشجویان است، نه صرف ارائه اطلاعات دینی؛ و اگر هدف، ایجاد باور دینی است، باید استاد خود عامل باشد».<sup>۷</sup> شاید بر اساس چنین تجارب تلخی است که برخی دیگر از صاحب‌نظران در پاسخ این پرسش که آیا می‌توان نهج‌البلاغه را جزو واحدهای درسی دانشجویان قرار داد با صراحت اظهارنظر می‌کنند که: «در کنار برنامه‌ریزی و تدریس نهج‌البلاغه در دانشگاهها، موضوعی که از تدوین کتاب مربوط به آن مهمتر و حیاتی‌تر به نظر می‌رسد، استادان و مدرسانی هستند که باید عهده‌دار تدریس این کتاب شوند. این مدرسان علاوه بر آشنایی با نهج‌البلاغه و قرآن (به‌طور کلی معارف اسلامی) باید از زمره معلمان ورزیده و سخنوران بلیغ و روان‌شناسان فرزانه باشند که بتوانند مطالب کتابی را که فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق است، به شکلی مطلوب و جذاب و نافذ - یا دقیقاً با بلاغت و فصاحت - ارائه کنند و نحوه عملشان طوری باشد که ضمن برانگیختن حس رغبت دانشجویان به این درس، بتوانند به استحکام ایمان و احترام آنها به ارزش‌های اسلامی کمک کنند. اگر غیر از این عمل شود و احیاناً کار به دست افراد نااهل و غیر صالح بیفتد که معمولاً اطلاعات پراکنده و ناقص مثلاً در صرف و نحو و زبان و ادب عربی دارند، ولی بی‌ذوق و ناآشنا به فن تدریس و روحیات دانشجویان جوان هستند و یا

۴- همان، ص ۱۱.

۵- به شماره‌های اخیر نشریه معارف مراجعه شود.

۶- معارف، ویژه‌نامه گرامیداشت روز معارف، شهریور ۷۹، ص ۳.

۷- همان.

شناخت لازم را در مورد حکمت‌ها، معارف و دستورالعمل‌های زندگی‌ساز این کتاب شریف ندارند، یقیناً در این صورت نتیجه کار منفی خواهد شد و یا مصداقی از این سخن زنده‌یاد دکتر علی شریعتی، تحقق خواهد یافت که گفته است: «اگر می‌خواهید مکتبی یا جماعت، فرد و کتابی را خراب و بدنام کنید، درباره آن تبلیغ نادرست و بد انجام دهید». لذا به اعتقاد حقیر تا هنگامی که اطمینان به تأمین نیروی متخصص و ورزیده کافی برای تدریس نهج‌البلاغه در دانشگاه‌ها نداشته باشیم، اگر از فکر درسی کردن این کتاب عظیم منصرف شویم، خدمت بیشتری به اسلام خواهیم کرد.<sup>۸</sup>

آری، این واقعیتی است که نه تنها درباره نهج‌البلاغه صادق است، بلکه درباره سایر دروس معارف اسلامی، به‌خصوص آموزش قرآن و وصیت‌نامه حضرت امام (ره) هم که فعلاً جزو مواد درسی دانشگاه‌های آزاد اسلامی هست نیز عیناً صادق است. چگونه می‌توان لزوماً در بیان و نسان استادی که از تدریس دانشگاهی فقط به این می‌اندیشد که در اعلامیه‌های وعظ و خطابه از او با عنوان استاد حوزه و دانشگاه یاد شود انتظار تأثیر داشت؟ عنوانی که شخصیت‌های فرهیخته و فرزانه‌ای همچون شهید مطهری - که بحق شایسته چنین عنوانی بودند - به‌شدت از آن پرهیز داشتند و با تأسف فراوان، امروزه جایگاه واقعی خود را از دست داده است و هر کس با تدریس دو یا چند واحد درسی معارف چنین می‌پندارد که فتح شایانی نموده است و حق دارد از عنوان استاد حوزه و دانشگاه در هر کوی و برزن استفاده نماید. چگونه می‌توان توقع تأثیر در تدریس استادی داشت که از استادی فقط بدین نکته دل خوش داشته است

که در محیط کاری خارج از دانشگاهش از او با عنوان رئیس یا مسؤلی که استاد دانشگاه است نام برده شود و یا خود در کلاسهای درس آموزش و پرورش یا در جمع دیگر معلمان از خود با عنوان استاد دانشگاه یاد کند؟ البته استاد دانشگاه بودن شأن و مقامی است که اگر کسی بدان پایه رسید حق دارد به خود بیالند و افتخار کند. اما این واقعیت از زمین تا آسمان فاصله دارد با اینکه کسی صرفاً به منظور دستیابی از حیثیت اجتماعی مرتب بر استادی دانشگاه، بخواید خدای ناکرده از دین و مقدسات هزینه کند. به هر صورت، مشکل جذب و تأمین استاد، به‌ویژه استادی که از هر نظر لایق و شایسته باشد، همواره دغدغه خاطر صاحب‌نظرانی بوده است که در باب معارف اندیشه می‌کردند و یا در این زمینه تصمیم‌گیری می‌نمودند و به‌رغم تلاش‌های مثبت و مستمر در این راستا هنوز هم یکی از مشکلات اساسی گروه‌های معارف اسلامی دانشگاه‌ها به حساب می‌آید که امید است با حمایت و پشتوانه همه نهادهای مسؤل روزی به فایق آمدن بر آن موفق شویم.

۲- مشکل متون درسی بارها گفته شد و به‌درستی هم بر آن تأکید می‌شود که متون دینی ما که شامل قرآن و سنت است سرشار از هر گونه اطلاعات و آگاهی‌هایی است که آدمی برای هدایت و سعادت خود در قلمرو دنیا و آخرت بدان نیاز دارد. غنای متون و منابع دینی ما امری است که مورد تأیید و اعتراف برخی علمای مسنصف غیرمسلمان نیز هست. اما سرشاری و بی‌نیازی یک منبع با چگونگی بهره‌مندی و استفاده از آن دو مقوله جدی از یکدیگر است که باید هر یک را به‌طور مستقل و مجزا

مورد مطالعه و رسیدگی قرار داد. اینکه اقیانوسها و دریاها پر از آب هستند لزوماً بدان معنا نیست که تمام شیوه‌های اتخاذ شده از جانب ما که به دریا متصل هستیم هم درست باشد. بنابراین اگر سخنی از متون و منابع به میان می‌آید، می‌تواند به شیوه‌ها و روشهای استفاده ما از آن منابع هم مرتبط شود که از قضا در بحث کنونی، همین نکته مورد نظر است. متون و منابع مورد استفاده می‌تواند ثابت و لایتغیر باشد، اما هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که شیوه‌های استفاده از آن هم باید بدون تغییر باقی بماند. به عبارت دیگر، شیوه‌ها و روشها می‌توانند عصری باشند و در طول تاریخ و عرض جغرافیا تغییر یابند. امری که در تاریخ پرفراز و نشیب اسلام، از آغاز تاکنون، شاهد آن بوده هستیم. اینجاست که ضرورت زمان، آگاهی و مردم‌شناسی که در متون دینی به‌ویژه روایات و احادیث بر آن تأکید شده است، به‌خوبی جلوه‌گر می‌شود و مستولیان امور دینی مردم را وادار می‌سازد تا بر اساس نیازهای روز و ضرورت‌های نسل کنونی به عرضه معارف دین بپردازند و در همین راستاست که استوانه‌های فکری و علمی همچون شهید مطهری را می‌طلبد که با درک درست زمان و شناخت صحیح نیازهای جامعه، از قرآن و سنت بهره‌برگیرند و به خیل مشتاقان و علاقه‌مندان عرضه نمایند. همان‌گونه که نمی‌توان بر پایه طب قدیم - که البته در جای خود ارجمند و باارزش است - به مداوای تمامی بیماری‌هایی پرداخت که بشر امروز با آن دست‌به‌گریبان است و همان‌گونه که نمی‌توان فقط بر پایه فیزیک قدیم یا هیئت و نجوم پیشین دل‌ذره‌های اتم

۸- معارف، ش ۳۸، شهریور ۷۹، ص ۵.

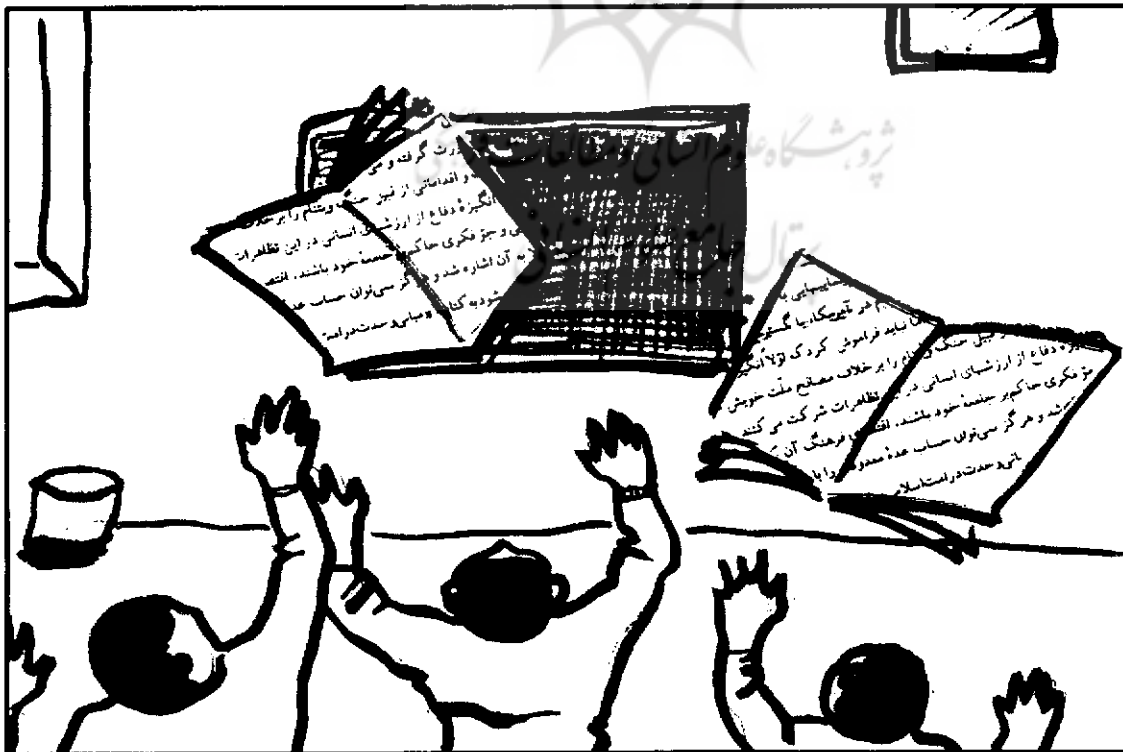


را شکافت یا به کشف سایر کرات و سیارات نایل آمد، در مسائل دینی و معارف اعتقادی نیز عیناً چنین است و صرفاً بر پایه آموزه‌های کلام قدیم هرگز نمی‌توان پاسخگوی تمامی شبهه‌ها و پرسش‌هایی بود که نسل پرسشگر امروز با آن روبرو و دست به‌گریبان است. دوران کنونی نه تنها عصر ارتباطات و اطلاعات بلکه، از فراوانی و انبوهی اطلاعات، عصر انفجار اطلاعات نامیده شده است و هزاران هزار پرسش در حوزه مسائل دینی مطرح شده است که متکلمان پیشین بویی از آن نبرده‌اند. بر این قیاس، دیگر نمی‌توان همانند گذشته و به همان سبک و سیاق سابق، معارف دین را به نسل امروز - آن هم نسل دانشگاهی - عرضه کرد و توقع داشت که آنها هم همه آنچه را که ما می‌گوییم عیناً بپذیرند و دم بر نیاورند. اشتباه نشود، سخن بر سر نفی کلام قدیم یا بی‌توجهی و بی‌حرمتی به آن نیست، فراگیری کلام قدیم امری است

مدوح و پسندیده، که البته به یک حوزه تخصصی - مثلاً رشته‌های الهیات - مربوط می‌شود و باید در حوزه یا دانشگاه، گروهی به‌تعلیم و تعلم کلام قدیم بپردازند، سخن بر سر اثبات این واقعیت است که امروز دیگر نسل گاه‌گریزان از ارزشها را هرگز نمی‌توان با آموزش مسائل مختلف توحید، نبوت، امامت، معاد... با همان شیوه گذشته به مسیر هدایت و سعادت کشاند، به‌ویژه آنکه بسیاری از مباحث را دانشجوی در مراحل پیش از دانشگاه خوانده است و یک احساس بی‌برنامگی هم در آموزش مجدد آن می‌یابد و احساس می‌کند با این مسائل تا حدودی آشنا شده است و بنابراین از فراگیری دوباره آن خود را بی‌نیاز می‌بیند.

امروزه باید به این واقعیت‌گردن نهاد که مشکل دانشجوی امروز و نسل کنونی ما این نیست که آیا خدایی وجود دارد یا ندارد، تا ما بخواهیم با دلایل متعدد عقلی و نقلی، از محرک

اولی یا محرک اول ارسطو گرفته تا مباحث بسیار پیچیده، سنگین و فنی حرکت جوهری صدرالمتهلین به اثبات آن پردازیم. به اعتقاد نگارنده، بیش از نود و پنج درصد دانشجویان - و بلکه مردم - را افراد خداشناس و معتقد به مبدأ و معاد تشکیل می‌دهند. اگرچه گروهی به لوازم این اعتقاد پایبند نیستند و التزام عملی به چنین باوری ندارند، اما هرگز نمی‌توان بر این واقعیت تردید داشت که آنها در عالم فکر و نظر، افرادی معتقد و باایمان هستند. این واقعیتی است که در ایام خاصی نظیر عزاداری روزهای تاسوعا و عاشورا، و برگزاری مراسم احیای شبهای ماه مبارک رمضان به‌خوبی خود را نمایان می‌سازد. بنابراین، نه تنها نسل حاضر در وجود خداوند تردیدی ندارد، بلکه از قضا قضیه برعکس است و شبهه و ابهام، یا سؤال و پرسش پس از اثبات وجود خداوند برایش مطرح می‌شود. دانشجوی امروز از استاد نمی‌خواهد وجود خداوند را با دلایل



## جرات و جسارت اظهارنظر

### کردن در مسائل دینی

#### در دانشگاه امری است

#### که مسؤولان نه تنها باید

#### آن را ایجاد کنند و زمینه‌های

#### لازم آن را فراهم آورند، بلکه

#### پیوسته باید آن را تقویت و

#### پشتیبانی نمایند تا استاد بتواند

#### با امنیت و آرامش کامل به

#### تعلیم آموزه‌های دینی بپردازد.

همه‌پرسی عمومی به میان کشید؟ و در صورت تعارض میان هر یک از این مفاهیم با عقیده به امامت، کدام یک را باید ترجیح داد و در این صورت ملاک این ترجیح چه چیزی می‌تواند باشد؟ عقل یا نقل؟ و در صورت ترجیح یافتن نقل، آیا دور پیش نمی‌آید و در صورت ترجیح یافتن عقل، نقل و وحی چه جایگاهی پیدا خواهد کرد و با سایر حکومت‌های مردمی که هیچ‌گونه ارتباطی با وحی ندارند چه تفاوتی خواهد نمود؟ اینها و دهها، بلکه صدها پرسش مشابه دیگر، پرسش‌های واقعی نسل پویای امروز است و عدم توجه و پاسخگویی لازم برای هر یک از آنها به‌راحتی می‌تواند بنیاد اعتقادی جامعه‌ای را با مسائل جدی مواجه سازد. امروزه برای دانشجوی ما این نکته مطرح است که پس از سقوط حکومت عثمانی که مدعی بود بر اساس باورهای دینی به اداره حکومت پرداخته است، در ترکیه حکومت لائیک بر سر کار آمده است که یک نظام ضددینی معرفی می‌شود و در غرب پس از رنسانس و بعد از حکومت کلیسا و مسیحیت، نظام حکومتی سکولاریسم پا به عرصه وجود گذاشت که معتقد به جدایی دین از سیاست است.

در ایران و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حکومتی بر سر کار آمده است که در صدد تحقق بخشیدن یک حکومت دینی است و حکومت و دیانت را توأمان می‌خواهد. بنابراین باید نقش مردم و حقوق آنها در جنب اعتقاد به الهی بودن حکومت دینی به‌طور جدی بررسی و رسیدگی شود تا به تعبیر امروزی، مردم‌سالاری دینی تحقق عینی پیدا کند. اینجاست که نیاز به متون درسی مطابق با پرسش‌های جوانان امروز به‌شدت احساس می‌شود و خسلاً وجودی شخصیت‌های ارزشمندی همچون شهید سعید مرحوم استاد مطهری بیش از پیش خود را می‌نمایاند. اگر متون درسی معارف به بررسی این مباحث پرداخته باشد و اگر استاد درس معارف با این مباحث آشنا نباشد، یا آنها را آن‌گونه که باید جدی نگیرد و این واقعیات جای خود را در ذهن استاد و در دل متون درسی باز نکرده باشد و بلکه اصرار بر تعلیم آموزه‌های دینی بر پایه کلام قدیم و مباحث مطرح شده در آن باشد، در این صورت نتیجه حاصل بیش از آنچه امروزه شاهد آن هستیم نخواهد بود که علی‌رغم تدریس صدها هزار ساعت تدریس معارف در طول این دو دهه، اکنون از بی‌دینی نسل جوان یا بی‌توجهی به ارزش‌های دینی، آن هم از سوی انقلاب، همه یا اکثر مسؤولان گله‌مند و ناراحت‌اند. همان‌گونه که پیش از این هم اشاره شد، نگارنده هرگز در صدد تخطئه کلام قدیم نیست و نه تنها فراگیری آن را لازم، بلکه ضروری و حتمی می‌داند. اما نه اینکه همه مباحث دینی، در آنچه از علمای پیشین رسیده بسنده گردد و بر اساس شیوه آنان منحصر شود. بی‌توجهی به

مختلف برایش اثبات کند، بلکه از وی می‌پرسد: چنین خدایی که با آن همه دلایل اثبات می‌شود چه نقشی می‌تواند در زندگی روزمره ما داشته باشد؟ آیا می‌تواند برای نسل حاضر شغل، مسکن، ازدواج و... فراهم کند؟ و معاد و قیامت که با دلایل عقلی و نقلی اثبات می‌شود، چرا جلو انحرافات اخلاقی و مالی برخی مدعیان دینداری را نمی‌گیرد که علی‌رغم اعتقاد به مبدأ و معاد، در دنیاخواهی و هواپرستی و مقام‌طلبی تا آنجا غوطه‌ور شده‌اند که حاضرند حتی به قیمت فقر و بدبختی نسل کنونی، به زراندوزی و ثروت‌افزایی خود ادامه دهند؟ و چرا...؟ و چرا...؟

افزون بر این، به نظر می‌رسد باید علاوه بر اثبات امامت، به گونه‌ای که در مباحث کلامی قدیم مطرح بود، توجه ویژه‌ای به مباحث جدید مربوط به آن نشان داد که در ذهن و زبان نسل حاضر مطرح است. به عبارت دیگر، آنچه امروزه درباره امامت ضرورت دارد و باید بر اساس امام‌شناسی یا امامت‌شناسی نوین بدان پرداخته شود تا پاسخ سؤال‌های فراوان دانشجوی امروز جامعه ما باشد، این است که در جامعه مبتنی بر نظام امامت، نقش مردم چگونه ارزیابی می‌شود؟ این چنین نظامی با مفاهیم ارزشی امروزی نظیر آزادی، دموکراسی، مردم‌سالاری، حقوق شهروندی و... چگونه سازگار است؟ آیا در نظام حکومتی که بر اساس اعتقاد به امامت شکل گرفته، آرای مردم جایگاه حقیقی و اصلی دارد یا به شکل فرعی و تشریفاتی ارزیابی می‌شود؟ آیا می‌توان به امامت معتقد بود و آزادیهای مشروع شهروندی را هم به حساب آورد و یا سخن از

مباحث کلام قدیم از سوی هیچ کس و هیچ نهادی پذیرفته نیست؛ اما سخن بر سر این واقعیت است که متکلمان پیشین با درک درست و شناخت صحیحی که از اوضاع اجتماعی و مخاطبان خود داشتند، به وظیفه شرعی خویش عمل کردند و مباحث دینی را بر اساس نیازهای جامعه خود عرضه نمودند. اگر امروز پس از گذشت حدود هفتصد سال، خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲-۵۹۷) سر از خاک بیرون آورد، به طور قطع دیگر تجرید الاعتقاد نمی نویسد و یا آن را برای پاسخگویی جامعه کافی نمی داند، بلکه درصدد نگارش تجریدی برمی آید که بر پایه نیازهای امروز جامعه مسلمان و بر اساس ضرورت های عصر حاضر باشد. بنابراین نباید تصور کرد که هدف، کم اهمیت جلوه دادن کلام قدیم است؛ به هیچ وجه. غرض اصلی این است که توجه مسؤولان و سیاستگذاران این درس را به اهمیت مباحث کلام جدید و فلسفه دین و پرداختن به اشتغالات ذهنی دانشجوی کنونی جلب نماید تا پرسش ها و شبهه های جدیدی که هر روزه در حوزه معارف دینی مطرح می شود بی پاسخ نماند. این همان نکته مهم و اساسی است که بارها و بارها در مجلات و روزنامه ها و یا در محافل و همایش ها به شکل های مختلف مطرح شده است. از جمله در یکی از عنوان های اصلی صفحه اول نشریه معارف چنین آمده است: «دانشجویان درس معارف را به زبان روز می خواهند»<sup>۹</sup> و یا از زبان یکی از صاحب نظران در این باره آورده است: «موضوعاتی که در درس معارف اسلامی دانشگاهی مطرح می گردد مشکل دانشجوی امروز ما نیست. پرسش های جوانان ما چیزهای دیگری است که متون حاضر کمتر در مقام

پاسخگویی به آن ظاهر شده است.»<sup>۱۰</sup> و به تعبیر عامیانه باید گفت: من از بهر حسین در اضطرابم تو از عباس می گویی جوابم آری، این همان ضعف اساسی است که در سرمقاله شماره ۴۱ نشریه معارف به نحو ذیل آمده است: «متأسفانه متون درس معارف اسلامی با همه تلاشها و زحمات درخور تقدیری که از سوی استادان و فضلاء محترم به عمل آمده، هنوز از مطلوبیت کافی و لازم برخوردار نیست. حاکم بودن ادبیات خشک و بی روح باعث بی جاذبه شدن آن شده است. در کنار آن، ادبیات و زبان به کار گرفته از ذهنیت و ادبیات حاکم بر فضای دانشگاه فاصله دارد.»<sup>۱۱</sup> و سرانجام اینکه رهبری معظم انقلاب در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورد محتوای درس معارف صریحاً به اظهار نظر پرداخته و از جمله چنین فرمودند: «پیراسته شدن، عمیق شدن، ساده و روان شدن باید محور اصلی برنامه ریزی درس معارف باشد.»<sup>۱۲</sup> ناگفته نماند که معاونت محترم استادان با درک بجا و بموقع از اوضاع کنونی، ضرورت تدوین کتب جدید را بیش از پیش احساس کرده و در دستور کار خود قرار داده است و برخی آثار قابل توجه منتشر ساخته و بر استادان درس معارف فرض و لازم است که صرفاً به همان متون قبلی بسنده نکنند و در کنار سایر اشتغالات، فرصت مطالعه و تحقیق در متون جدید را از دست ندهند و با اطلاع و آگاهی از مآخذ و منابع جدید در کلاس درس حاضر شوند که این خود می تواند قدم مثبت و بسیار مفیدی در جهت آموزش های دینی تلقی شود. البته باید در این میان به استاد هم مجال صحبت و اظهار نظر داده شود و این ظرفیت لااقل در

محیط های دانشگاهی و در کلاس درس معارف فراهم آید که استاد بتواند با خاطری آسوده و به دور از هرگونه جو سازی و ترس از برچسب خوردن به حرف دل دانشجوی گوش دهد و باورهای اشتباه او را اصلاح کند. شک نیست در محیطی که از هر نظر بسته باشد، استاد حتی اگر از مآخذ جدید هم با اطلاع باشد، هرگز به خود جرأت نمی دهد در مسائل اختلافی و مبتلا به جامعه به اظهار نظر روشن و قاطعی بپردازد. بنابراین جرأت و جسارت اظهار نظر کردن در مسائل دینی در دانشگاه امری است که مسؤولان نه تنها باید آن را ایجاد کنند و زمینه های لازم آن را فراهم آورند، بلکه پیوسته باید آن را تقویت و پشتیبانی نمایند تا استاد بتواند با امنیت و آرامش کامل به تعلیم آموزه های دینی بپردازد. البته تردیدی نیست که اگر در این میان، فردی در پی سوء استفاده بود و در صدد القای شبهه برآمد و یا هر مورد خلاف قانون دیگری مشاهده شد، باید با فرد خاطی مقابله کرد تا محیط سالم دانشگاه عرصه تاخت و تاز گروه های مغرض قرار نگیرد.

### ۳- مدیریت های دانشگاهی

یکی دیگر از مشکلات درس معارف که شاید به طور عمده به دانشگاه های غیر دولتی مربوط می شود، برخوردهای سلیقه ای و بعضاً غیردانشگاهی برخی از مسؤولان دانشگاههاست. این مشکل از چند جهت قابل بررسی است. یکی از این جهات در خصوص مسأله استادان است. اگر در آغاز به دلیل گسترش کمی و بی رویه دانشگاهها و

۹- همان، ش ۴۱، دی ماه ۷۹، ص اول.

۱۰- همان، ص ۳.

۱۱- همان، ص اول.

۱۲- همان.



بر حسب ضرورت و اضطرار، دعوت از استادان غیر مجرب و احیاناً بدون صلاحیتهای لازم برای تدریس دروس معارف تا حدودی قابل قبول و یا تسویه پذیر بود، این اضطرار، به تدریج، خود به یک اصل و قاعده بدل گردید و به عنوان یک حکم اولی درآمد و در بعضی مجامع دانشگاهی که به دانشگاه و دانشجو به دید تجاری نگاه می کردند، قبح اولیه خود را از دست داد و خود به عنوان یک اصل ارزشی قابل توجه درآمد و کار بدانجا رسید که برخی دانشگاهها گوی سبقت را در این زمینه از دیگران ربودند. در حالی که حق این بود که پس از تأسیس معاونت دروس معارف در قم و جذب و تأمین استادان و معرفی آنها به دانشگاهها از استادان فاقد صلاحیت دیگر استفاده نمی شد. بدیهی است استادی که شایستگی تدریس دروس معارف در دانشگاهها را ندارد و می بیند افراد صالح تر و بهتر از او هستند، در این صورت حاضر است با هر وضعیتی - ولو با حق التدریس کمتر و یا تحمل مشکلات بیشتر - با دانشگاه همکاری کند. و صد البته روشن است استادی که با این وضعیت بخواهد به تدریس معارف اشتغال ورزد تا چه اندازه می تواند برای این دروس مشکل آفرین باشد و تا چه حد در جهت سست نمودن باورهای دینی نسل جوان می تواند مخرب باشد.

این همان نکته درخور اهتمامی است که معاونت محترم امور استادان بارها و بارها آن را گوشزد کرده اند و از رؤسای دانشگاهها خواستار توجه جدی بدان شده اند. چنانکه مثلاً در یکی از شماره های نشریه معارف از زبان یکی از مسؤولان پرتلاش و دلسوز معاونت استادان چنین آمده است: «دانشگاه... همچنان رکورد دار تخلفات در به کارگیری استادان معارف

اسلامی است که باید به مسؤولان محترم آن تبریک گفت!»<sup>۱۳</sup> این سخن مربوط به سال ۵۹ یا ۶۹ نیست بلکه مربوط به سال ۷۹ یعنی پس از گذشت بیش از دو دهه از انقلاب اسلامی است که قاعداً نباید دیگر از این گونه امور نشانی باشد.

واقعاً زیانها و خسارتهای چنین اقدامات سلیقه ای و تا حدودی خودسرانه را با چه چیزی می توان جبران کرد؟! و آیا اساساً چنین خسارتهای فرهنگی و فکری و ضررهای ارزشی و معنوی جبران پذیر هم هستند؟! آیا می توان به بهانه غیردولتی بودن دانشگاه و نیاز به پول و سرمایه داشتن، به اعتقادات و ارزشهای دینی یک جامعه آسیب وارد کرد؟! آیا این گونه اقدامات به معنای بی ارزش دانستن مفاهیم دینی و پوچ انگاشتن تلاشهای فرهنگی نیست؟! اینجاست که باید سوگمندانه سخن یکی از صاحب نظران را تکرار کرد که: «اگر غیر از این عمل شود و احیاناً کار به دست افرادی ناهل و غیر صالح بیفتد... یقیناً در این صورت نتیجه کار منفی خواهد شد» و یا مصداقی از این سخن زنده یاد دکتر علی شریعتی تحقق خواهد یافت که گفته است: «اگر می خواهید مکتبی یا جماعت، فرد و یا کتابی را خراب و بدنام کنید [علیه آن موضع گیری نکنید و به بدگویی نپردازید و دشنام و ناسزا ندهید، بلکه کافی است] درباره آن تبلیغ نادرست و بد انجام دهید».<sup>۱۴</sup> امید آنکه این هشدارها بیدارکننده باشد و سد راه بی توجهی و ولنگاری برخی از مدیران دانشگاهها گردد که هنوز هم در مسائل فرهنگی و به ویژه در مسائل مربوط به دروس معارف بی توجه هستند.

نکته دیگری که در همین زمینه جلب توجه می کند این است که برخی از مسؤولان دانشگاهها آن گونه که

شایسته است و یا انتظار می رود از گروههای معارف حمایت جدی به عمل نمی آورند. این عدم حمایت به صورتهای مختلفی می تواند بروز کند. از جمله اینکه محل مناسبی را برای دفتر گروه معارف اختصاص نمی دهند، کادر فنی لازم را در اختیار گروه نمی گذارند، محل تشکیل کلاسهای گروه معارف در پارهای موارد از مکانهای مناسب اختیار نمی شود، بعضاً ترجیح می دهند کلاسهای معارف با حجم زیاد دانشجویان تشکیل شود و این در حالی است که گاهی ظرفیت کلاس به مراتب کمتر از جمعیت دانشجویان است، بگذریم از اینکه این ظرفیت هم اساساً هرگز متناسب با یک فضای آموزشی نیست و بعضاً برای چنین منظوری هم طراحی و ساخته نشده است و سرانجام اینکه امکانات و تجهیزات مورد نیاز این گروه در پارهای موارد با حداقل ممکن در اختیارش گذارده می شود. این موارد به همراه برخی دیگر از موارد مشابه از جمله نقاط ضعف و منفی به حساب می آید که به مدیریت دانشگاهها و به طور عمده دانشگاههای غیردولتی منتهی می شود. البته در سالیان اخیر و با اعمال نظارت معاونت محترم استادان، تلاشهای مثبت و قابل تقدیری در همه این زمینه ها به عمل آمده است، اما حجم بالای مراجعات و خدمات رسانی گروههای معارف، که در واقع صرفاً یک گروه نیست، بلکه خود به تنهایی یک دانشگاه به حساب می آید، حمایت جدی و پشتیبانی بیش از این مقدار را طلب می کند و برای آنکه یک گروه زنده، بانشاط و فعال باشد باید همه جانبه و گسترده مورد حمایت قرار گیرد. ❁

۱۳- همان، ص ۱۱.

۱۴- همان، ش ۳۸، شهریور ۷۹، ص ۵.